شهرآرا
۴شنبه
۱۱ تیر ۱۴۰۴
۶ محرم ۱۴۴۷
شماره ۴۵۲۴
SHAHRARANEWS.IR
۱۰
فرهنگ و ادبیات

معرفی کتاب

نگاهی به کتاب «نفوذ در موساد»

رمزوراز پیروزی در نبرد اطلاعاتی

خبرنگار
سید محسن موسوی زاده

سازمان های اطلاعاتی رژیم صهیونیستی، از زمان تشکیل تاکنون، سعی دارند با بیان داستان هایی از قدرت اطلاعاتی شان در رسانه ها اعتماد به نفس جوانان جهان اسلام را از بین ببرند و بذر ترس و ضعف را در دل آنان بکارند. البته باید اعتراف کرد که در برخی از کشورها تا حدی نیز موفق بوده و توانسته اند با تصویرسازی هایی مبالغه آمیز قدرتی مافوق تصور از خود بسازند و حتی به دل های ضعیف نفوذ کنند. اما -سرانجام- جوانانی غیور اسطوره نفوذناپذیری آن ها را می شکنند و به جهان ثابت می کنند همواره هستند افرادی که ذره ای ترس و ضعف از خود نشان نمی دهند و چون کوه می ایستند و جان و مال خود را در راه وطنشان فدا می کنند.

کتاب «نفوذ در موساد» روایت داستانیِ جوانانی مصری از همین دست است که با ایستادگی شان نشان دادند شکست ناپذیری سرویس های اطلاعاتی رژیم صهیونیستی افسانه ای بی اساس است، و سست بودن خانه آن ها را پیش چشم جهانیان آوردند. در این کتاب، صالح مُرسی، با تکیه بر روایت زندگی واقعی رأفت علی سلیمان الجمال -مأمور مصری، با اسم رمز «رأفت الهَجان» که با هویت جعلی «جک بیتون» به درون جامعه یهودی اسرائیل نفوذ کرد- تصویری دقیق و پرجزئیات از مفاهیم نفوذ، استتار هویتی، و پیچیدگی مأموریت های بلندمدت اطلاعاتی ترسیم می کند.

رأفت الهَجان به همراه همسرش

رأفت الهَجان توانست، به مدت هفده سال، بدون آنکه شناسایی شود، اطلاعاتی کلیدی و حیاتی از ساختار نظامی، امنیتی و سیاسی اسرائیل به مصر مخابره کند. او، چند ماه بعد از ورود به سرزمین های اشغالی، شبکه جاسوسی خود را تشکیل داد. قسمتی از این شبکه متشکل از دانشمندان، استادان دانشگاه و محققان بود، یک بخش مجموعه ای اقتصادی بود که بعضی از سرمایه داران را دربرمی گرفت، و قسمتی مجموعه ای سیاسی بود که اهمیت بسیار داشت. رأفت الهَجان از طریق این سه مجموعه اطلاعات محرمانه لازم را جمع آوری و به مصر ارسال می کرد. او، همچنین، با موشه دایان، عِزر وایزمن، و داوید بن گوریون روابطی صمیمانه داشت. اطلاعات گوناگون او از عوامل موفقیت مصر در جنگ اکتبر ۱۹۷۳ بود.

کتاب، بر پایه پرونده های واقعی، اما با زبانی روایی نشان می دهد که در عرصه جنگ اطلاعات رمز پیروزی، نه در سلاح، که در کلمات، عادات و لغزش های زبانی، و تلگراف های رمزگذاری شده نهفته است. در یکی از پاره های تأثیرگذار کتاب، از قول رأفت الهَجان چنین آمده است: «نمی توانستم بدانم که او خواب است یا بیدار، از روی اراده سخن می گوید یا اینکه کلمات بی اراده از دهان او خارج می شوند... کافی است یک سؤال از او بپرسم تا او به طور کامل صحبت کند؛ گویی ضبط صوتی است که دکمه آن را فشار داده باشی.»

مرسی، در این اثر، مخاطب را به میانه یکی از حساس ترین نبردهای اطلاعاتی خاورمیانه می کشاند: نبردی که در آن تل آویو، پاریس، قاهره و لندن، در شبکه ای پیچیده از جاسوس ها و منابع دوگانه، ترسان از لورفتن، در هم پیچیده اند. به ویژه در روایت های مربوط به بحران سوئز (۱۹۵۶) و پیش زمینه های حمله سه جانبه اسرائیل، بریتانیا و فرانسه به مصر، خواننده با ابعاد کمتردیده شده ای از تصمیم سازی های اطلاعاتی و نقش منابع انسانی در تغییر معادلات منطقه آشنا می شود. از منظر یک تحلیلگر علوم سیاسی، این اثر، نه تنها به دلیل مستند بودن، بلکه -همچنین- از این روی که به خوبی توانسته سطح پنهان «قدرت نرم امنیتی» را در ساخت دولت -ملت های خاورمیانه به تصویر بکشد قابل مطالعه است. آنچه این کتاب را برجسته می کند ترکیب ظریف بین «درام اطلاعاتی» و «تحلیل سیاسی» است.

درنهایت، «نفوذ در موساد» تنها داستان یک مأمور نیست، روایت اضطراب های انسانی و تعارضات هویتی و اخلاقی، و فشاری دائمی است که یک انسان برای حفظ راز در دل ساختاری بی اعتماد و متخاصم تحمل می کند. این کتاب نمایی است از نبرد خاموش میان «واقعیت امنیتی» و «فریب های اطلاعاتی» در میانه قرن بیستم، نبردی که، نه در میدان، بلکه در اتاق های نشیمن، کافه ها و اتاق های رمز روی می دهد. برای پژوهشگران حوزه اطلاعات، دیپلماسی امنیتی، و مطالعات هویت -همچنین- «نفوذ در موساد»، فراتر از یک داستان، یک سند روش شناسی است. مطالعه این اثر، در کنار مرور پرونده های موازی -مانند پرونده الی کوهن، جاسوس اسرائیل در سوریه- و تطبیق آن با اسناد اطلاعاتی غرب، می تواند درک عمیق تری از نقش «جاسوسان به مثابه بازیگران پشت صحنه» در معادلات کلان سیاست بین الملل حاصل کند.

«نفوذ در موساد»، نوشته صالح مرسی، ترجمه عبدالمهدی آگاه منش، نشر شهید کاظمی.

تازه‌ها

خاطرات رهبر معظم انقلاب از پدرشان کتاب شد

«روایت آقا»

تازه ترین اثر انتشارات «انقلاب اسلامی» با عنوان «روایت آقا: خاطرات حضرت آیت ا... العظمی خامنه ای (مدظله العالی) از زندگی پدر» منتشر شد. این اثر به روایت زندگی، شخصیت و سلوک علمی و معنوی آیت ا... سیدجواد خامنه ای، پدر و استاد رهبر معظم انقلاب، از زبان معظم له می پردازد.

کتاب «روایت آقا» روایت دقیقی است از انسانی که تأثیر تربیتی و معرفتی او در شکل گیری شخصیت رهبر انقلاب نقش بنیادینی داشته، و هیچ تحلیلی از منش و سلوک ایشان بدون شناخت آن پدر کامل نخواهد بود. این کتاب تصویری روشن و صادق از پدر و استاد محبوب رهبر انقلاب اسلامی ارائه می دهد.

«روایت آقا» با یک مقدمه و یک دیباچه، در شش فصل با سه پیوست از گاه‌شمار زندگی، تصاویر و اسناد دست‌اول از مراودات با علما، و نامه‌ها و اجازات اجتهاد آیت‌ا... سیدجواد خامنه‌ای عرضه شده است.

در بخشی از کتاب می خوانیم:

«اُنس و رفاقت و گفت‌وگو و رازگویی و خلوت آقا با من بیشتر بود؛ یعنی فرق من و برادرهای دیگر این بود که من انس بیشتری با آقا داشتم. انس رفاقتی و طلبگی بود: می رفتم کنارشان می نشستم و گعده می کردیم و آقا برای من از جوانی‌ها و قضایای گوناگون خیلی خاطره نقل می کرد. من هم با آقا بحث می کردم و داستان و تاریخ می گفتم. گاهی اوقات هم حرف‌های روشن‌فکرانه با هم می‌زدیم.»

۱۴تیر ماه سال ۱۳۶۵، سالروز ارتحال آیت‌ا... سیدجواد خامنه‌ای است و انتشارات انقلاب اسلامی کتاب «روایت آقا» را در آستانه سی‌ونهمین سالگرد درگذشت این عالم و مجتهد شیعه در ۳۱۲ صفحه روانه‌بازار کرده است.

منبع: ایبنا

چند برش از زندگی مرتضی کاخی که چندی پیش در بی‌خبری درگذشت

او وحشتناک ایران را دوست داشت

رادمنش

یادبود

مرتضی کاخی آبان سال ۱۳۱۷ در تربت حیدریه به دنیا آمد. تحصیلات دبستان را در همین شهر گذراند و برای دبیرستان به مشهد آمد. در دوران دبیرستان، علاوه بر زبان عربی، با زبان فرانسه و انگلیسی هم آشنا شد. در دانشگاه تهران حقوق خواند و در بیست و چهارسالگی دوره دکتری قضایی حقوق را به پایان رساند. او، سپس، وارد رَسته سیاسی دیپلماتیک وزارت امور خارجه شد و تا سال ۱۳۶۰ در مأموریت های سوئیس، چکسلواکی و بریتانیا بود. آخرین شغل او مشاور عالی سیاسی بود. کاخی، پس از ۲۲ سال خدمت، به خواست خود بازنشست شد تا بتواند به علاقه اصلی خود، که ادبیات بود، بپردازد. او سال ها در دانشگاه تهران تدریس کرد و به عنوان سرویراستار با برخی ناشران همکاری داشت. مرتضی کاخی از دوستان نزدیک مهدی اخوان ثالث، عباس کیارستمی، پرویز دوائی و شماری دیگر از مهم ترین شخصیت های ادبی، هنری و فرهنگی ایران بود. خاطرات او از این دوستی ها -که جسته وگریخته از آن ها گفته- هم خواندنی است و هم جنبه ای تاریخی دارد. «روشن تر از خاموشی: برگزیده شعر امروز ایران (۱۳۰۰-۱۳۵۷)»، «باغ بی برگی: یادنامه مهدی اخوان ثالث»، «صدای حیرت بیدار: گفت وگوهای مهدی اخوان ثالث» و «قدر مجموعه گل: برگزیده ای از غزل فارسی از آغاز تا امروز همراه با شرح و توضیح» از آثار کاخی است که چندی پیش در بی خبری درگذشت.

دنیا گشته و گشـــته و تعیین مرز مملکت به من رسیده است

هرچند شهرت مرتضی کاخی به دلیل فعالیت های ادبی اش است، او از شخصیت های تأثیرگذار و مهم دیپلماسی ایرانِ معاصر هم هست و پای یکی از مهم ترین قراردادهای مرزی ما امضا زده است، قراردادی که به «قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر» معروف است و مرز آبی ایران و عراق را در اروندرود مشخص می کند. مرتضی کاخی ماه ها در خوزستان می مانَد و با آب نگاران نیروی دریاییِ مرزی را مشخص و ترسیم می کند و به هیئت عراقی پیشنهاد می دهد که منافع هر دو کشور در آن حفظ و رعایت شود و چنان منصفانه باشد که بعدها کسی نتواند بهانه ای بگیرد و قرارداد را ملغی کند. کاخی، سال ۱۳۸۶، در گفت وگویی با روزنامه «اعتماد»، درباره کارش در آن برهه حساس و سرنوشت ساز گفته است: «نتیجه مذاکرات این سه هیئت [ایرانی، عراقی و الجزایری] این شد که یک کمیته مشترک ایران و عراق با حضور نماینده الجزایر تشکیل شود و نمایندگان تام الاختیار دو کشور بتوانند در خوزستان و از بالای اروندرود، یعنی جایی که مرز مشترک است، بررسی کنند بستر رودخانه از لحاظ پستی و بلندی و امکان کشتی رانی در چه وضعی است. به این کار «آب نگاری» می گویند. [...] من شدم نماینده ایران در این کمیته. [عراقی ها] ۱۶ نفر و من تنها. وقتی با هیئت عراقی وارد مذاکره شدیم، پیش از هر عملی، من به این موضوع فکر می کردم که حالا دنیا گشته و گشته و تعیین مرز این مملکت به دوش من افتاده است و اینجا من هرچه امضا کنم مهم و ماندگار است. [...] مدام به این فکر می کردم شاید 'مرد این بار گران نیست دل مسکینم'. واقعا، در آن مدتی که مشغول این کار بودم، از جانم مایه می گذاشتم. هیئت عراقی به کشورشان می رفتند برمی گشتند، اما مسیر من از کشتی به هتل بود و بالعکس. مدام نقشه ها را نگاه می کردم، با هیدروگراف های ایرانی که در نیروی دریایی مشغول بودند مشاوره می کردم تا بهترین خطی (هیدروگرافی) را که منافع حداکثری ایران را تأمین می کند و ضمنا به منافع طرف عراقی ها خدشه ای وارد نمی کند تعیین کنم تا آن ها تن به مذاکره بدهند. چند روزی که با این ها کار کردم، روابط دوستانه ای بین ما به وجود آمد و عراقی ها به من اعتماد کردند. من به آن ها گفتم نه شما دنبال صدام هستید و نه من دنبال شاه. ما که هر دو دنبال وطنمان هستیم نباید کاری بکنیم که سر همدیگر کلاه بگذاریم، چون بی فایده است و بالأخره افرادی باهوش تر از من و شما پیدا می شوند که 'گیر' کار را پیدا کنند. آن ها هم به من اعتماد کردند. با همه مشکلاتی که وجود داشت، ما یکی از مهم ترین کانال های کشتی رانی از آن بالا تا دهانه فاو را مشخص و روی نقشه های هیدروگرافی پیاده کردیم. تعیین این کانال نزدیک به دو ماه طول کشید. یادم می آید یک روز، به اتفاق هیئت عراقی، با چرخ بال در آسمان رودخانه به پرواز درآمدیم. از آن نقطه، منطقه در آرامش کامل بود. عراقی ها و ایرانی ها در حال ماهی گیری بودند. چراغ های منازل ملت دو طرف رودخانه روشن بود. من به آن هیئت عراقی گفتم بیایید کاری کنیم که در اینجا صلح شود و آن ها با آرامش با هم زندگی کنند. آن ها گفتند هر طور که تو بگویی ما قبول می کنیم. من گفتم این خط کشتی رانی تقریبا تأیید شده؛ بیایید امضا کنید. آن ها هم امضا کردند. من هم امضا کردم. نماینده الجزایر هم که به عنوان میانجی در مذاکرات بود امضا کرد و همان جا کار من دیگر تمام شد. یک ساعت بعد، با اولین هواپیما پرواز کردم، چون به آرزویم رسیده بودم. یک ساعت بعد در تهران کار را، تمام شده، تحویل مقامات دادم.»

باید کوه‌ها را از پنجره خانه‌ام ببینم

کاخی در خلق آلبوم «اوسنه» به آهنگ سازی مزدا انصاری هم نقش داشته، و این نقشْ بی چشمداشتِ مادی و فقط به دلیل علاقه او به لهجه خراسانی و ایران بوده است. او درباره چگونگی همکاری اش در آلبوم «اوسنه» گفته است: «یک روز، یکی از اهالی فرهنگ، آقای داوود موسایی، مدیر انتشارات 'فرهنگ معاصر'، به من تلفن کرد و بعد آقایان غلامرضا رضایی، خواننده، و مزدا انصاری، پیانیست، آمدند و از من خواستند که کمک کنم شعرهای ملک الشعرای بهار و عماد خراسانی با لهجه درست مشهدی خوانده شود. من هم سعی کردم کمک کنم و بعد همین شعرها را به گویش مشهدی خواندم. [...] گفتم هرچه باشد، به این دلیل که من وحشتناک ملی هستم و ایران را دوست دارم، قبول می کنم. این دوست داشتن ایران هم همیشه در وجودم بوده و با من هست، به طوری که بعد از انقلاب که بازنشسته شده ام فقط گاهی برای دیدن فرزندانم به آمریکا می روم، ولی خیلی زود به ایران برمی گردم، چون، با اینکه در ایران چیزهای زشت هم زیاد است، اما من دوستش دارم و هر روز باید کوه ها را از پنجره خانه ام ببینم.»

*** در نوشتن این مطلب، از گفت وگوهای «ایسنا» و فصلنامه «گوهران» با مرتضی کاخی هم استفاده شده است.**

دوستی‌هایی تا آخر عمر

کاخی با شعر کلاسیک فارسی در دوران مکتب خانه و مدرسه آشنا می شود، و بعد با جریان شعر نو و شاعران مهم آن، ازجمله هم ولایتی اش، اخوان. او درباره آشنایی اش با اخوان ثالث گفته است: «ابتدا با شعر اخوان آشنا شدم و سپس با خود او، و این رابطه تا زمان حیاتش ادامه داشت و بعد از مرگش هم رابطه ام با شعرهای او همچنان ادامه دارد. [...] اخوان در زمان شاه برای همیشه از کار معلمی کنار گذاشته شد و از انجام کارهای دولتی هم منع شد. او فقط یک شاعر بود و خارج از شاعری اش یک روستایی ساده، و اعتبار عمده اش در کار شاعری اش خلاصه می شد. دیدم که آثار پراکنده ای دارد و خانواده اش نیز به درآمدی نیاز داشتند؛ پس پسر اخوان را به کارهای مقدماتی انتشاراتی واداشتم. او هم انتشارات 'زمستان' را راه انداخت. بعد از آن، کتاب های مربوط به اخوان را به 'زمستان' می دادم.»

گویا دوستی کاخی با عباس کیارستمی هم بسیار عمیق بوده و تأثیری متقابل در کار هردو داشته است. ماجرای دوستی او و کیارستمی به سال های قبل از انقلاب و زمانی که او دبیر اول سفارت پراگ بوده برمی گردد. عباس کیارستمی، به دعوت مسئولان سینمای چکسلواکی، برای نمایش فیلم «نان و کوچه» و دیدار با چند سینماگر به این کشور می رود. به گفته کاخی، اوضاع چکسلواکی در آن دوران خوب نبوده و هماهنگی های لازم و استقبال مناسبی از کیارستمی نشده است. عباس کیارستمی که به سفارت ایران در پراگ می رود وارد دفتر کاخی می شود و صحبت ها و گلایه هایی از شرایط میزبانی می شود. درنهایت، کاخی کیارستمی را به خانه خودش می برد. این اولین دیدار این دو تن است. کاخی درباره آن دیدار گفته است: «مصاحبت با وی تا حدی دل نشین بود که خانواده ام نیز از حضورش خوشحال شدند. کیارستمی طنز ظریفی داشت و صحبت هایش پر از نکات اندیشمندانه بود. همه این ویژگی ها باعث صمیمیت بیشتر من و کیارستمی در ادامه شد.»

این دوستی تا پایان عمر عباس کیارستمی ادامه داشت و عمیق تر هم شد و کاخی حتی در آثار کیارستمی هم تأثیراتی گذاشت. او در این باره گفته است: «بخش هایی از برخی فیلم های او بر اساس اتفاقی که در زندگی و خاطراتمان نقش بست شکل گرفت. [...] حتی او یک بار می خواست نام من را در تیتراژ فیلم 'گزارش' هم بگذارد که بنا به مقتضیات شغل من این اتفاق نیفتاد، چراکه من در بخش دیپلماسی فعالیت داشتم و نباید چنین فعالیتی می کردم. یا خاطره دیگرم از روزی که در حال خوردن گیلاس بودیم و عباس درباره موضوع فیلم جدیدش توضیح می داد و در آخر از من پرسید: به نظرت چه اسمی برای فیلم بگذارم؟ گفتم: همین گیلاس را مدنظر قرار بده و او، با کمی تأمل، نام هوشیارانه 'طعم گیلاس' را انتخاب کرد. این ها را از باب تأثیر صمیمیتی می گویم که بین ما بود.»

کاخی همچنین مقدمه ای بر کتاب «همراه باباد» کیارستمی نوشته است که سال ۱۳۸۵ منتشر شد.

آغاز دوستی کاخی با پرویز دوائیِ نویسنده و مترجمِ ساکن پراگ هم به همان دوران مأموریت در آن دیار برمی گردد. عمق این دوستی را می توان در مقدمه ای که کاخی به خواست دوائی بر ترجمه اش از شاهکار بهومیل هرابال، یعنی «تنهایی پرهیاهو»، نوشته فهمید.